

حتی افراد
«میانه‌رو» تر،
همچون مسعود،
می‌جنگیدند تا
برای افغانستان
انقلاب اسلامی به
بار بیاورند

داستان آنان را بشوند، چقدر «مایه افتخار» او بود. در سخنرانی وضعیت کشور در سال ۱۹۸۶ نیز ریگان به «مبارزان راه آزادی» اطمینان داد که ایالات متحده «با یاری مادی و معنوی نه فقط از حق شما برای جنگیدن و مردن در راه آزادی، بلکه از جنگیدن و پیروزی و رسیدن به آزادی پشتیبانی می‌کند». ریگان هرگز تا آنجا پیش نرفت تا آن طور که در سال ۱۹۸۵ درباره کنتراهای نیکاراگوئه گفت، ادعا کند شورشیان افغان «معادل اخلاقی پدران بنیانگذار»^۷ بودند، ولی لفاظی‌هایش همین مفهوم را می‌رساند.

مجاهدین شجاع و مصمم و مقاوم بودند، ولی نه دموکرات بودند و نه دوستدار آزادی به سبک امریکایی. رهبرانی داشتند مانند گلبدین حکمتیار، رهبر فاسد و بسیار بی‌رحم پشتون که به خاطر تجارت مواد مخدر، اعدام و شکنجه مشهور بود؛ احمد شاه مسعود، چریک پنجشیری آشنا با رسانه که در شب پیش از یازده سپتامبر به دست القاعده به قتل رسید؛ عبدالرسول سیف، یک فرمانده شبه‌نظامی بنیادگرای نزدیک به عربستان سعودی؛ عبدالرشید دوستم، جنگ‌سالار ازبک و ژنرال کمونیست سابق که در طول سال‌ها چندین بار وفاداری خود را تغییر داد؛ برهان‌الدین ربانی، یک تاجیک بنیادگرا که اکثریت پشتون با بدگمانی به او می‌نگریستند؛ اسماعیل خان، فرماندهی مستقدر در غرب افغانستان که با ایران پیوند نزدیک داشت؛ و جلال‌الدین حقانی، بنیانگذار شبکه افراطیون حقانی که از حمایت مالی اسامه بن لادن برخوردار بود. گرچه فقط برخی احزاب برجسب «اسلام‌گرا» داشتند (در مقابل جناح «سنت‌گرا» بود که پذیرای بازگشت پادشاه سابق بود)، همگی بسیار مذهبی بودند و می‌خواستند ببینند که افغانستان طبق قوانین شریعت اداره می‌شود.

حتی افراد «میانه‌رو» تر، همچون مسعود، می‌جنگیدند تا برای افغانستان انقلاب اسلامی به بار بیاورند. آنان نه فقط با رژیم کمونیست متصل به مسکو، بلکه با سیاست‌های آموزش سکولار، آموزش به دختران از یازده سالگی و بالا بردن سن ازدواج به منظور جلوگیری از استثمار کودکان نیز مخالف بودند. از همان ابتدا، تصور اینکه این جنگ سالاران با آرامش و صلح با یکدیگر همکاری کنند یا دولت پسا کمونیست تحت نظر هر کدامشان از آزادی دینی یا هر نوع آزادی دیگری پشتیبانی کند، خیالی واهی بود. ولی ریگان و بسیاری از نمایندگان کنگره ضروری می‌دیدند تا پشتیبانی از آنان را توجیه کنند. در مارس ۱۹۸۵، دولت ریگان در بخشنامه تصمیم‌گیری امنیت ملی (NSDD) ۱۶۶ سیاست خود را شفاف‌سازی کرد که روشن ساخت «هدف نهایی» این سیاست «بیرون راندن قوای شوروی از افغانستان و احیای استقلال این کشور» بود. به گفته رابرت گیتس^۸، «هدف جدید» رسیدن به «پیروزی» بود. گرچه هنوز نگفته بودند که سیاست تغییر رژیم است، ولی بزودی روشن شد که تعریف ریگان از پیروزی به این معنی نیست که نهادها و رهبری سیاسی فعلی افغانستان سر جای خود بمانند، چرا که فرض بر این بود که با رفتن شوروی آنها نیز فرو می‌پاشند. در یک پیوست که همچنان طبقه‌بندی شده است، به فراری مدیریت به سیا وظیفه داد تا «از هر طریق لازم» به اهداف خود دست یابد و به تفصیل شیوه‌هایی را مطرح کرد، از جمله آموزش کار با مواد منفجره و هدف‌گیری مستقیم افسران شوروی. دولت همچنین باز هم مساعدت پنهان را افزایش داد که به ۲۵۰ میلیون دلار در سال رسیده بود و نزدیک به هشتاد درصد تمام مساعدت‌های پنهان